



که چه رنگ است گلشن مقصود؟	هیچ کس رمز این گره نگشود
جز همین سرخ و زرد و سبز و کبود	گل نکرد از بهار آگاهی
چون خیالند، از نظر مفقود	لیک تا چشم برهم آمده است
شعله‌ها رفته‌اند پیش از دود	گرمی از مجمر سپهر خواه
آنچه کم شد ز شب به روز افزود	اعتبارات، محو یکدگرند
باوجود است بی‌نشان موجود	در ظهور است مختفی مظهر
جمله پیدا ولی برون ز نمود	همه بی‌پرده لیک در پرده
مُطلق را نموده پر ز قیود	این قدر عالم تهی از خویش
طرفی گفت و گویِ گبر و یهود	یک طرف شورِ مسلم و مؤمن
هر یکی را تسلی معبود	این یکی دیری، آن دگر حرّمی
نه زیان آشکار گشت نه سود	آخر کار از این همه سودا
خلق بی‌مایه را چه هست و چه بود؟	لازم مایه‌ایست سود و زیان
چارسوی ظهور نامسدود	همه چیدند رخت و ماند همان
همه آفاق، رنگ می‌پیمود	گردشی بود و رفتنی از خویش
این زمان کو ایاز و کو محمود؟	عشق باقی و مابقی فانی
نه هبوطی است در میان نه صعود	آفتابِ قدّم همان قدم است
عالمی جلوه کرد و هیچ نبود	همچو موج و حباب از این دریا
خاموشی و کری‌ست گفت و شنود	سازِ دیوانگی‌ست هوش اینجا
چه شنیدن؟ خیالِ وهم‌آلود	چیست دیدن؟ غبارِ دیده‌فریب
به همین حيله می‌توان آسود _	زین همه پرفشانیِ اوهام

که جهان نیست جز تجلی دوست

این من و ما، همان اضافتِ اوست